



راهبرد ممکن*

از هر چه بگذریم، نمی توانیم از حرکت شکوهمند انقلاب اسلامی به سادگی بگذریم. به قول مرحوم طالقانی ما انقلابی توحیدی، اسلامی و مردمی داشتیم. چیزی از انقلاب نگذاشته بود که صاحب قانون اساسی ای به نام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شدیم که ثمره انقلاب نام گرفت و این قانون اساسی سند وفاق ملی ما ایرانیان شد. دستیابی به این سند وفاق ملی در کشور ما و جامعه ما کاری بسیار عظیم بود، چرا که زیربنای جامعه ما راستی دینی تشکیل می داد که می توان آن را همان نظام حلال و حرامی دانست که در آموزش های جاری حوزه های علمیه و روحانیت است و نصاد این نظام هم رساله های عملیه مراجع است. آنها معتقدند حلال و حرام محمد (ص) تا روز قیامت حلال و حرام است، بنابراین می گویند اصولاً آنچه نیازی به قانون اساسی داریم؟ چرا که تکلیف مؤمنان را این نظام حلال و حرام مشخص کرده است، برای نمونه در این نظام حلال و حرام، زن حق قضاوت ندارد، در نتیجه زن حق رأی دادن هم ندارد. در واقع یک زن برای خودش که در ذات خودش نوهی قضاوت است می تواند بین دو مجتهد جامع الشرایط یکی را انتخاب کند. قانون اساسی نه تنها روابط میان مایر اتیان را تعیین می کند، بلکه رابطه کل جامعه ما را با جهانیان و کشورهای دیگر مشخص می کند. همین قانون اساسی جمهوری اسلامی سه بار به رأی زنان و مردان ایران زمین گذاشته شد؛ یک بار زمانی که اعضای خبرگان قانون اساسی را انتخاب کردند تا قانون اساسی را تدوین کنند، بنابراین با همین رأی می شد که قانون اساسی را هم خودشان تصویب کنند. بار دوم با تأکید مرحوم امام پس از تدوین قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد و در نهایت هم در تجدیدنظر قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ با وجود تأیید مقام رهبری به رأی مردم گذاشته شد. نکته مهم در قانون اساسی این است که چندین مرجع تقلید و افزون بر آن، چند ده مجتهد جامع الشرایط و تعداد زیادی از اسلام شناسان بنواندیشان دینی و همچنین نمایندگان اقوام و اقلیت های دینی در تدوین آن نقش داشته، آن را امضا کردند و به این قانون اساسی رأی دادند، بنابراین تک تک

مواد قانون اساسی از نظر مذهبی مشروعیت دارد و معایرتی با اصول اسلام نداشته و ندارد. نه تنها مشروعیت دارد، بلکه مقبولیت هم دارد، زیرا به رأی عامه مردان و زنان گذاشته شده و در این راستا جنبه قانونی پیدا کرده است. اگر گروهی پیدا شوند و به دنبال تطبیق قانون یا شرح باشند باید توجه داشته باشند که تک تک مواد این قانون مشروعیت دارد و به امضای مراجع و مجتهدان جامع الشرایط رسیده است. همچنین مردم تک تک مواد را فهم کرده و به آن رأی داده اند. این نکته که مراجع تقلید و مجتهدان جامع الشرایط گامی فراتر از احکام فرعی برداشته و به قانون اساسی که یک حکم اجتماعی و سند وفاق ملی است رأی داده اند بسیار مهم است و در واقع قانون اساسی رساله اجتماعی مراجع می شود. اگر به یاد داشته باشیم در سال ۱۳۶۶ مرحوم امام مطرح کردند که احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی اولویت دارد و احکام اجتماعی قرآن ۱۷ برابر احکام فردی آن است. ایشان گفتند یکی از مصادیق این احکام اجتماعی همین قانون اساسی جمهوری اسلامی است که آن را فلسفه عملی اسلام دانسته اند. درباره قانون نگریایی، دکتر سید جواد طلیپایی معتقد است که روشنفکری ایران با انقلاب مشروعیت شروع شد و در انقلاب مشروعیت، روشنفکرترین شخص مرحوم آیت الله تائینی بود که توانست دین و فقه را به صورت حقوق و قانون دریاورد تا به رأی مردم گذاشته شود. بنابراین عموم مؤمنان و متدینان انسان های لائیک، مذهبی سنی، مذهبی مرفقی، جریان چپ سوسیالیست و به طور کلی همه شهروندان این قانون را قبول کردند. عظمت دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی این است که صراحتاً اساس اندیشه این و یا آن فرد نیست که دچار نوسانات بشود، بلکه یک اندیشه اجتماعی و همچنین هاندیشه ای سازمان یافته است که می تواند اندیشه ملت کثیر الاقوام ایران تلقی شود. در فرهنگ جامعه ما، یک نظام عقیدتی مستر است که در غیبت امام زمان (عج) مراجع تقلید خود را نماینده امام زمان می دانند و مقلدان هم برای آنها حق و توفات هستند. تاریخ میارزات معاصر هم نشان داده که روحانیون هر گاه در

یک تیشکل یا روابطی قرار گیرند خود را فصل الخطاب می دانند گو یا که نظر نهایی را آنها باید بدهند، ولی عظمت قانون اساسی در این است که این دو نظام دیگر، یعنی نظام حلال و حرام و یا نظام فوق قانون را می تواند در یک نظام واحد ادغام کند تا جامعه ما بتواند توسعه ای شیرین را در انتظار داشته باشد که این را می توانیم ادغام سه نظام در یک نظام واحد تلقی کنیم. همچنین قانون اساسی می تواند به شیوه مناسب و ممکن تضاد سنت و مدرنیته را حل کند، چرا که نیروهای سنتی و مذهبی معمولاً خود را اصول لگرو، نیروهای مدرن و روشنفکر خود را اصلاح طلب می دانند. این در حالی است که مرحوم امام به این مضمون گفتند که علمای بر اصول الی ماشاء الله اختلاف دارند، برای نمونه بر سر روحی، نبوت و معاد و حتی خدا که برخی آن را اثبات ناپذیر دانست و برخی در پی ثبات آن هستند اختلاف دارند و اگر بخواهد بسا این اختلافات در اصول جامعه اداره شود، ما یک ملوک الطوائفی و مرجع مرجع خواهیم داشت. اصلاح طلبان هم که اصولاً به دموکراسی برای اداره امور و جامعه اعتقاد دارند طبیعی است که دموکراسی را جدا از قانون نگریایی نمی دانند، بنابراین قانون اساسی و قانون نگریایی می تواند تضاد این اصول نگریایی و اصلاح طلبی را حل کند و قطب بندی کاذبی نخواهیم داشت، باشد که رعایت شود، چرا که اصلاح طلبان می خواهند اصلاحات مصرح در قانون اساسی اجرا و احیا شود. در ابتدای انقلاب که قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد ماده ای به نام تجدیدنظر در آن لحاظ نشده بود. علت این بود که آنها تمامی قوانین اساسی دنیا را مطالعه و ملاحظه کرده بودند که در تجدیدنظرهای بعدی یک مسیر قهقراپی و افول دیده می شد و هر چه از صدر انقلاب دور می شویم پس از تجدیدنظر، تعدیل بیشتری را شاهدیم. اما پس از ۱۰ سال تجربه جمهوری اسلامی این ضرورت پیدا شد که در قانون اساسی تجدیدنظری صورت بگیرد. در پی آن رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی مرحوم امام خمینی هیت تجدیدنظر را انتخاب کردند، در این تجدیدنظر برای نمونه بست نخست وزیری حذف شد، چرا که معتقد بودند میان نخست وزیر و رئیس جمهور همواره اختلاف

است. به جای این که ریشه اختلاف از بین برود یک نهاد حذف شد. در این مسیر ممکن است میان رئیس جمهور و مقام رهبری هم اختلاف‌هایی پیش بیاید. آیا باید نهاد ریاست جمهوری را حذف کرد یا فکری اساسی کرد؟ در قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸ نهاد شورای عالی امنیت ملی و نهاد تشخیص مصلحت نظام اضافه شد. تشخیص مصلحت در اصل مطلب مفیدی است و در کلام امام هم تشخیص مصلحت مردم و نظام بود، بعد ها واژه مردم از آن حذف شد. پیش از آن هم بنا به قول و نظر امام دو سوم از نمایندگان مجلس و با اکثریت آنها مصلحت را تشخیص می دادند و شورای نگهبان باید می پذیرفت و جنبه قانونی پدید می کرد، ولی در عمل آنچه که انجام شد این بود که واژه مجمع تشخیص مصلحت نظام در قانون وارد شد و این مجمع می تواند در قانون اساسی هم تغییراتی بدهد، بدون این که به رأی نمایندگان منتخب مردم یا خود مردم رجوع و یا رفتار اندومی انجام شود. در واقع اگر سرمایه گذار هو شمندی یا بشمی تواند یک بیلان قانون اساسی ندارد، چرا که یک یا چند نفر می توانند قانون اساسی را عوض کنند و در نتیجه یک سرمایه گذاری بالا خواهد بود.

شورای عالی امنیت ملی هم در نفس خود پدیده خوبی است و نظام های دنیا هم آن را دارند، ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد این است که در مملکت ما همه چیز می تواند بر حسب امنیتی بخورد و به جای رفتن به وزارتخانه خاص خود، به شورای عالی امنیت ملی برود. برای نمونه قرارداد های نفتی برای شکستن محاصره نفتی، جنبه امنیتی پیدا کرد و پس از حل و فصل به وزارت نفت رفت. در واقع وظیفه وزارت نفت به یک کار اجرایی صرف تقلیل می یابد و یا رابطه با عربستان به دلیل امنیتی بودن به شورای عالی امنیت ملی می رود و پس از حل و فصل، وزارت خارجه کار اجرایی آن را می کند. یا خرید اسلحه جنبه امنیتی پیدای کند و به شورای عالی امنیت ملی می رود و بعد وزارت دفاع کار اجرایی آن را می کند. از آنجا که از ابتدای انقلاب، جریان های گنبد کاووس، کردستان، فرقان، مجاهدین و کودتای نوزدهم، مملکت دموکراسی محور ما را مملکت امنیتی محور کرد و ادامه هم یافت، بنابراین در واقع شورای عالی امنیت ملی کشور و محور همه کارها و همه وزارت خانه های اساسی مملکت شده است.

به همین دلیل در ابتدای انقلاب نمی خواستند ماده ای به نام تجدیدنظر داشته باشیم و تحلیل آنها این بود که جامعه سیر قهقریایی را طی خواهد کرد و هر چه از انقلاب دور شویم قانون اساسی تعدیل یافته خواهد شد. حالا که ۳۰ سال از انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی می گذرد جریانی به تدریج حاکم شده که سه مؤلفه دارد: یکی فضای امنیتی نظامی است به جای سیاسی قانونی که در ابتدا بود و دیگری فضای نازکی کار و کلفتی پول است که در ابتدای انقلاب فضای اصالت کار بود. در جامعه مدرسن حوزه علمیه قم گفته شده بود ما باید ۳۰ سال زحمت بکشیم تا تفکر و اقتصاد به زبان ساده که سرمایه اندوزی را پدید می داند از جامعه رخت بر کند و اکنون ما فقط قادر یک نقطه عطف

تاریخی هستیم. سومین مؤلفه تفسیر های تحریف گزیده از قانون اساسی است که با روح انقلاب و قانون اساسی سنخیت ندارد. بنا به دلایل ذکر شده به نظر می رسد در چنین روابطی و معادلاتی که در جامعه ما حکمفرما شده، به هیچ وجه تجدیدنظر در قانون اساسی صلاح نیست و هر تجدیدنظری بشود تجدیدنظری منفی خواهد بود. برای نمونه آیت الله مصباح یزدی در پیش خطبه نماز جمعه گفتند اصل ۱۱۰ که اختیارات رهبری را محدود می کند باید به اصل ۵۷، یعنی ولایت مطلقه ارجاع شود تا این که اختیارات ولایت فقیه، نامحدود شود و به نظر من تا آنجا پیش برود که ولایت فقیه حق انحلال مجلس را هم پیدا بکند. در حالی که ولایت مطلقه در برابر ولایت مقیده بود و جوهر آن، ولایت احکام اجتماعی قرآن بر احکام فردی مندرج در رساله ها بود و نه آن که تفسیر مطلقه به معنای سلطنت مطلقه شود که متشادین گریزی بسیاری از جوانان شده است.

در نظام آموزش های جاری اعتقادی به انتخابات که در آن زنان و مردان ایرانی سر نوشت ایران را رقم بزنند ندارند، چرا که آنها اصلا حق قضاوت برای زنان و مردان قائل نیستند. بنابراین به لحاظ تفکر و آیدئولوژی ای که دارند تن به انتخابات آزاد نخواهند داد و باید رأی مردم به کسانی که اینها صالح می دانند، داده شود. در واقع آرای مردم باید از فیلتر تفکرات فقهی این طیف روحانی که احیاناً ملهم از آندیشه های یونانی غربی است بگذرد. به همین دلیل است که در این راستا قانون نگذاری هم شده، برای نمونه نظارت استصوابی در هر مرحله گسترش بیشتری یافته است. به دلایل فوق من شعرا استراتژی یک تجدیدنظر در قانون اساسی را راهبردی درست نمی دانم. در معادلات سیاسی امروز اگر بخواهد در قانون اساسی تجدیدنظری شود طبیعی است اعضای آن میثت تجدیدنظر طوری انتخاب خواهند شد که تمایلی به اصلاح طلبی و روح قانون نگری نداشته باشند، در حالی که بر اساس قانون اساسی موجود حتی انتخاب مقام رهبری مشروط به آرای مردم و خیرگان منتخب مردم است. جریانی است که می خواهد در تجدیدنظر به نوعی ازاله ای کردن برسد که کسی حق نداشته باشند انتقادی بکنند و در این راستا هم قانون و هم آرای مردم دور زده شود.

من معتقدم علت این که مجلس ششم با آن عظمت و مترقی بودن و اکثریتی که داشت نتوانست در تصویب قوانین، موفقیت هایی به دست آورد این بود که از ابتدا به جای این که مهارت های قانونی اش را به کار بندد و در کادر ظرفیت های همین قانون اساسی موجود طراحی کند عمدتاً مشغول شعرا های فراقانونی ای شده بود که از سوزی بعضی نمایندگان سر داده می شد، در حالی که می بینیم در صدر مشروطیت با این که از تجاع، سلطنت و نیرو های واپسگر بسیار قوی بودند، اما آنها نتوانستند قانون اساسی، متمم آن و قانون مدنی را تصویب کنند، با توجه به سیر جامعه معتقدم «ملاحظه کاری»، مترقی است و محافظه کاری، به معنای حفظ قانون اساسی موجود،

کاری انقلابی است تا زمینه را برای یک تحول مثبت ایجاد کند. معتقدم اگر هر رئیس جمهوری انتخاب شود همه باید با هم، هم قسم شوند که در چهار یا هشت سال ریاست جمهوری آینده دیگر شعار استراتژی یک تجدیدنظر در قانون داده نشود. البته تغیر و تجدیدنظر سیر قانونی خود را دارد که هیچ گاه توقف پذیر نیست و همواره باید روی آن کار کرد، ولی نباید شعار استراتژی یک ولج کننده داده شود، چرا که همین قانون اساسی موجود را در برخی سطوح بر نمی تابند و حاضر نیستند به آن قانون قسم بخورند. مرحوم بازرگان هم گفتند در ابتدای تصویب قانون، بسیاری از بزرگان حاضر نبودند به این قانون قسم بخورند، چرا که با آن نظام آموزشی مطابقت نداشت و هنوز هم نتوانسته اند جایگاه قانون اساسی را در اسلام تبیین کنند. نمونه دیگر تجربه دوم خرداد بود. بر اساس رساله ای که مرحوم آیت الله آذری قمی نوشت، دوم خرداد ۱۳۷۶، پیروزی قانون اساسی و آرای مردم بر فقه مستی و اجماع فقها بود و آقای آذری قمی که دو دوره رئیس جامعه مدرسین بود معتقد بود دوم خرداد ۱۳۷۶ نقطه عطفی بود که در واقع فقه مستی از قانون اساسی شکست خورد. چند روز به سال ۱۳۸۰ مانده در دانشگاه امیر کبیر مطرح شد بر اندازی قانونی هم داریم، یعنی امکان این که از همین قانون موجود در کشی بر انداز پیدا شود وجود دارد که یک هفته بعد هم ملی مذهبی ها دستگیر شدند. از یک سو جمع بندی مقامات بالا این است که با همین قانون اساسی موجود می توان به کمک آرای مردم بر اندازی کرد، ولی در روند دیگر طیفی از اصلاح طلبان شعار تغییر قانون و یا فراندومی دادند.

به هر حال می دانیم که قانون اساسی، قانون بسته ای نیست، بلکه قانون بازی است که می تواند تازمانی مشمول آن ترو بی و کبولت نشود، چرا که قانون اساسی از یک سو به آرای مردم مشروط است و از سوی دیگر وابستگی به اسلام و همچنین وابستگی به توحید دارد، یعنی اگر ما بسنجیم مردمی داشته باشیم و آرای مردم افزایش پیدا کند و در چه مشارکت بالا برود به تحول خواهد انجامید. همچنین اگر درک اسلامی و توحیدی خود را عمیق بکنیم می تواند بر روند حرکت های قانونی اثر بگذارد، برای نمونه می توان به آرای مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ یا ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ و اشاره کرد. همچنین می توان برای درک عمیق تر توحید به سر چشمه دین یعنی قرآن استفاده کرد. شیطان هم خدا را قبول دارد و بی خدایی و بی دینی در قرآن به رسمیت شناخته نشده، پس این همه حذف نیرو چه معنایی دارد و وقتی شیطان که پدر مشرکان، ملحدان و... است خدای خالق را قبول دارد یا فرعون خدای خالق را قبول دارد، زبان دینی زبانی مشترک برای همه مردم است. بنابراین می شود با طیفی از فقها نظر معرفتی برخورد جدی و پیگیر کرد تا توحیدی که در قرآن است ساری، جاری و نهادینه شود. به یاد داشته باشیم از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی از سوزی بسیاری چهره ها چنانچه ده سال کار فکری و مکتبی شد مانند علامه نائینی، علامه

محلای مبرزا کو چنگ خان مصدق، کاشانی، طالقانی، شریعی، مجاهدین و... تا این که نقدهایی به قانون اساسی مشروطیت شد. درک توحیدی انقلاب اسلامی هم از مشروطیت بالاتر رفته بود و هم درک اسلامی و آرای مردم به حدی بود که از راه همان قانون اساسی انقلاب مشروطیت می توانستیم انقلاب اسلامی را نتیجه بگیریم. مرحوم مصدق، نهضت ملی شدن نفت و قانون ملی شدن رادر واقع احیای قانون اساسی مشروطه می دانست و قانون اساسی مشروطیت، سلطنت را موهبتی الهی می دانست که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می شد. در آستانه انقلاب می توانستیم بگوییم حال به شخص پادشاه واگذار نمی شود و به شخص مورد اعتماد مردم چون آیت الله خمینی واگذار می شود و مسلمانان سلطنت طلب نیز هویتی پیدائی کرد و تداوم نمی یافت و مانند حال در پشت قانون اساسی انقلاب مشروطه سنگر نمی گرفت. (۱) آن قانون اساسی چنین ظرفیتی داشت. قانون اساسی موجود نیز قانون بسته ای نیست و می تواند با اراده سازمان یافته ملت همراه با ایمان نر شودند ای از اسلام و توحید مشمول آترویی و کھولت نشود مسئله دیگر این است که مقام رهبری چندی پیش (شهریور ۱۳۸۸) تحلیلی بدین مضمون از قانون اساسی دادند که قانون اساسی موجود از دو قسمت نرم افزاری و سخت افزاری برخوردار است: قسمت سخت افزاری آن همین قانون ظاهری و مواد آن است و قسمت نرم افزاری آن جهت گیری های فکری، شاخص های اصلی و شعارهای بنیادین انقلاب و مبانی اسلام است. ایشان افزودند که سیاست های اصل ۴۴ یک اجتهاد شرعی مبتنی بر قانون اساسی بود که توسط ایشان انجام شد. به عبارتی با تفسیر ایشان قانون تغییر کرد، یعنی در کتاسلامی ایشان می تواند عملاً قانون اساسی را تغییر دهد. حال اگر ملت در کشان و از اسلام بالاتر ببرد آ یا نمی تواند با مواد قانونی برخورد تعالی بخش کنند؟ برای نمونه بسیاری از فقها از جمله آیت الله سیدحسین موسوی تبریزی، آیت الله بیات زنجانی، مرحوم آیت الله منتظری، آیت الله موسوی خوئیئی ها، حجت الاسلام محتشمی پور، حجت الاسلام انصاری راد و حجت الاسلام کروی - که نشر به چشم انداز ایران با آنها گفت و گو هایی درباره قانون اساسی داشته هیچ یک مبانی فقهای شورای نگهبان را برای نظارت استصوابی قبول ندارند، اینها هم متکی به قانون هستند و با استناد به قانون و تک تک مواد آن حرف می زنند.

آقای کروی به هیچ وجه نظارت استصوابی را قبول ندارند و معتقدند روش مرحوم امام هم این نبوده است. ایشان مکاتبات و صحبت های خود با شورای نگهبان رادر مجموعه ای چاپ و منتشر کرده اند. روزی در کوه های سوهانک با مرحوم مهندس یازرگان و مهندس عبدالعلی یازرگان راه می رفتیم، من از ایشان پرسیدم آقای مهندس، شما که با آوردن ولایت فقیه در قانون مشکل داشتید، چرا به قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ رأی دادید؟ ایشان به من پاسخی داد که بسیار تکان دهنده و راهبردی بود و هنوز هم آویزه گوش و فهم من است و این بود که آن زمان ما

بر سر دوراهی گیر کرده بودیم؛ یک راه این بود که اصلاً قانونی نداشته باشیم و راه دیگر نفس قانو نگرایی بود که به آن رأی دادیم و من بعد متوجه شدم در آن فضا برخی مراجع و گروه های دیگر رأی دادن به قانون را تحریم کرده بودند. برخی مراجع قبول داشتند و برخی هم قبول نداشتند و امام خمینی حکم شرعی به رأی به قانون داد، یعنی فضا علیه قانون اساسی و قانون نگرای بسیار قوی بود. من همیشه به مرحوم مهندس یازرگان به دلیل چنین نگرشی درود می فرستم. اکثر نیز به نظر من فضای موجود سه مؤلفه دارد: نخست فضای امنیتی و نظامی و دوم نازکی کار و کلفتی پول، به عبارتی فضای ربوی و سوم تفسیرهای تحریف گونه از قانون. در این فضا مابرسر دوراهی قرار داریم؛ یک راه نفس قانو نگرایی است تا این که معادلات اجتماعی به نفع قانو نگرایی تبدیل شود و آنگاه تجدید نظر صورت گیرد و راه دیگر مخالفت با قانون اساسی و فرو افتادن به خط مشی سرمایه اندوزی زیرزمینی و غیر قانونی، بنابراین در فضای موجود هر گونه تجدید نظری به نفع همان راست افراطی است که هیچ قانونی را بر نمی تابد.

راهبرد همکن
پیشنهاد راهبردی من این است که به راه د کتر مصدق توجه کنیم. اومی گفت ما همیشه باید در انتخابات شرکت کنیم، اگر حق بود و تقلب در آن نبود و دو حالت دارد: یاری می آوردیم که و اگر هم رأی نیاوردیم وزن اجتماعی ما روشن می شود. اگر هم تقلب بود افشاگری کنیم. برای نمونه در انتخابات مجلس شانزدهم با افشاگری تقلب ها، انتخابات دوباره برگزار شود و فراکسیون نهضت ملی در مجلس شانزدهم سرانجام موفق شد قانون ملی شدن نفت، آزادی انتخابات و صدها دستاورد دیگر را تصویب کند. مشارکت و انتخابات مسئله مهمی است که از قانون اساسی و از انقلاب برای تصمیم سازی مردم به جای مانده است و فرصتی به ما می دهد که فعال شویم، هر چند با موانعی روبه رو گردیم. این نظام با درآمد نفتی خود و استفاده از مذهب و ناسوتالیسم و دشمنان خارجی همیشه گروه زیادی را پای صندوق هاسی آورد. درون نظام قدرت چپ سازی هم وجود دارد، چنان که در مجلس هفتم و سپس مجلس هشتم جناح چپ و راست از درون محافظه کاران به وجود آمدند. برای این که تدریج کسانی که در انتخابات شرکت نمی کنند چارتر او شده و در ذهن مردم فراموش می شوند. نیروهای ملی مذهبی و اصلاح طلب عمدتاً منافع ملی و صنایع ملی و اصول سرمایه داری ملی را قبول دارند و معتقدند در شرایطی که راست افراطی وجود دارد برای این که جامعه مدنی پشتوانه ای اقتصادی داشته باشد راهی جز ساماندهی سرمایه داری ملی وجود ندارد. سرمایه داری ای که هم استثمار می کند و هم استثمار می شود. ما در این مقطع با وجود ایدئولوژی مان که نفی کننده هر استثمار است، تعاطفی استراتژیک به خرج دادیم و بورژوازی ملی را پذیرفتیم. حال پرسش این است که چرا در پروسه انتخابات، قانون اساسی را قبول نکنیم؟ قانونی که نه آن را به لحاظ

دیدگاه های رایج فقهی، طیفی از فقهای حاکم قبول دارند و نه راست افراطی که نه تنها آن را، بلکه هیچ قانونی را بر نمی تابد در حالی که برخی در سطوح بالا معتقدند براندازی قانونی هم وجود دارد. پیشنهاد این است که در این شرایط که مملکت در آستانه بحران هاست، مشارکت کنیم و برای قانون اساسی موجود که تا این حد زیر فشار است و اجزائی می شود، شرط و شروط نگذاریم.

همان طور که می دانیم در بهار ۱۳۸۷ دکتر احمدی نژاد در سیمای جمهوری اسلامی صحبت مهمی کرد. او اولاً اعتراف کرد ما بیش از چند سال دیگر نفت نداریم و ثانیاً گفت که باید مملکت را با مالیات اداره کرد. آنگاه افزود که در ایران به طور متوسط ۷ درصد در آمده ها به عنوان مالیات گرفته می شود، ولی در خارج از کشور این رقم به طور متوسط ۱۰ درصد است، بنابراین ۱۳ درصد دیگر را باید از مردم گرفت. دژی آن قانون مالیات بر ارزش افزوده به سرعت در مجلس تصویب و برای نخستین بار در اصفهان به اجرا گذاشته شد. کسبه اصفهان اعم از بازار این خیابان ها یک هفته در برابر آن مقاومت کرده و مغازه ها را تعطیل کردند و در تظاهراتی که تا مقابل سازمان صداوسیما اصفهان کشیده شد چیزی نمانده بود که ده هزار نفر معترض قلع و قمع دستگیر و مجروح شوند که خدا رحم کرد و نگذاشت بار دیگر ۱۷ شهریوری به وجود آید. (۲) بازار تهران، مشهد و تبریز نیز در برابر این قانون مقاومت هایی کردند و دولت موقتاً عقب نشینی کرد. نفس کشیدن از نفت و رفتن به سوی مالیات خوب است. به شرطی که این گذار از طریق دموکراسی، مردم داری و اخلاق خوش انجام شود، ولی به نظر می رسد قصد دارند این گذار را با رشد و گسترش فضای نظامی - امنیتی انجام دهند. آن گونه که من احساس می کنم این روند با مقاومت های مردم روبه روی می شود و آتش زیر خاکستر است. بنابراین ورود نیروهای دلسوز اعم از ملی ها، مذهبی ها، ملی مذهبی ها و اصلاح طلبان به چرخه اداره امور و وظیفه ای ملی است و نباید شروط و طها مانع این امر شود.

امید است که با این پیشنهاد دلسوزانه و راهبردی برخورد فعال شده و من را از نظرات خود محروم نفرماید. باشد که همه نیز و هابرای دستیابی به ایرانی آزاد و مستقل و پیشرو و شاعران باز گشت به قانون اساسی و قانون نگرای دست به دست یکدیگر دهیم.

این مقاله در آبان ۱۳۸۷ با عنوان «قانون اساسی، یک پیشنهاد راهبردی برای نظر خواهی به صاحب نظران داده شد و اکثر با و برپای چندین دسترس خوانندگان نشریه قرار می گیرد.

پی نوشت:

۱. مرکز سرمقاله شماره ۱۰، چشم انداز ایران که پهلده ماه صورت کتبی با عنوان براندازی کیست بر انقلاب چیست شرط منظم صد منتشر شد.
۲. کت: چشم انداز ایران، سرمقاله شماره ۲۵ با عنوان «فسوس پسر طالقانی» ۲۴ به عنوان شماره محدودی مقاومت نامحدود در چارچو چکره ۹.
۳. کت: چشم انداز ایران، سرمقاله شماره ۵۳ با عنوان «گلزار نفت به مالیات طلفک ختم می».